
بررسی اعتبار روایت المهدی فی لسانه رتة و نقش جنبش محمد بن عبدالله حسنی در جعل آن

مهدی جلالی*
محمدحسن شاطری احمدآبادی**

◀ چکیده:

یکی از جریان‌های مؤثر در جعل و تحریف روایات حوزه مه‌دویت، قیام محمد بن عبدالله بن حسن مثنی (100-145) از سادات حسنی است. این فرد در اواخر دوران بنی‌امیه اقدامات خود را آغاز کرد و از نامزدهای اصلی به دست گرفتن خلافت پس از سرنگونی بنی‌امیه بود و بدین جهت پس از به قدرت رسیدن بنی‌عباس نیز از اقدامات خود برای کسب خلافت دست برنداشت. ویژگی‌هایی مانند انتساب به پیامبر ﷺ، زهد، عبادت و آگاهی به علم فقه و حدیث باعث شد هواداران او در میان عامه مسلمانان چنین القا کنند که او همان مهدی موعود ﷺ است تا حمایت توده مسلمان را به دست آورند. شواهدی از جعل و تحریف برخی روایات مه‌دویت از سوی هواداران وی وجود دارد. یکی از روایات منتسب به پیامبر ﷺ روایتی است که از وجود لکنت زبان در مهدی موعود ﷺ خبر می‌دهد. نوشتار حاضر در صدد رد انتساب این روایت به پیامبر ﷺ و ساختگی بودن آن از سوی طرفداران محمد بن عبدالله مذکور است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** حدیث «المهدی فی لسانه رتة»، محمد بن عبدالله بن حسن، جنبش محمد بن عبدالله، نفس زکّیه.

* دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد / mjalali13@yahoo.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد / shateri236@yahoo.com

مقدمه

بشارت پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ مبنی بر ظهور رادمردی از خاندان پیامبر ﷺ که جهان را پر از عدل و داد می‌کند- همچنان که قبلاً از ظلم و جور پر شده است- و اسلام را در جهان گسترش می‌دهد و به دنبال آن انتظار مسلمانان برای ظهور مهدی موعود ﷺ باعث شد افراد و گروه‌های مختلف در جهت اثبات حقانیت خود یا گروه و حزب خود و رسیدن به اهداف خویش با ساختن احادیث یا تحریف احادیث نقل شده از پیامبر ﷺ و اهل بیت او ﷺ فرد خود خواسته را به عنوان مهدی موعود ﷺ به جامعه مسلمانان معرفی کنند و به همین سبب، احادیث حوزه مهدویت از دسته احادیثی است که بیشترین موارد تحریف و وضع در آن واقع شده است. یکی از کسانی که تبلیغات وسیعی از طرف خاندان و حامیان او برای اثبات مهدویت وی در جهت به دست گرفتن قدرت در اواخر دوران بنی امیه و اوایل دوران عباسیان صورت گرفت، محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب ﷺ معروف به نفس زکیه (100-145 هجری) است. یکی از روایات منقول در زمینه صفات ظاهری مهدی موعود ﷺ حدیثی منسوب به پیامبر ﷺ است که فرمود: مهدی لکنتی در زبان دارد و در سخن گفتن دچار تأخیر می‌شود. این نوشتار در صدد بررسی اعتبار این روایت و ارتباط آن با مدعی مذکور است.

طرح یک شبهه

بنا بر اعتقاد شیعه، امام باید همچون پیامبر ﷺ از عیب و نقص‌های روحی و جسمی که باعث روی گردانیدن مردم از وی می‌شود یا در انجام مهمات امامت خللی ایجاد می‌کند، خالی باشد و درباره روایت مذکور این شبهه مطرح است که آیا فردی که دارای لکنت زبان است، می‌تواند امام امت شود و آیا لکنت زبان مانع تبلیغ احکام الهی یا موعظه و ارشاد مردم نمی‌شود. در این باره باید گفت که لکنت زبان در حد خفیف آن، مانع انجام وظایف امامت نیست. ابوالفرج اصفهانی درباره امام حسن مجتبی ﷺ می‌نویسد که دارای لکنت زبان (فأفاه) بود و سلمان فارسی می‌گفت: آن را از موسی ﷺ (پیامبر اولوالعزم) به ارث برده است (ابوالفرج اصفهانی، 1385ق، ص 31) و از جانب موسی ﷺ در قرآن آمده است: «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي» (طه: 27 و 28) و

در جایی دیگر آمده است: «وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلُ إِلَيَّ هَارُونَ» (شعرا: 13) و بسیاری از مفسران (نه همه آنها) (مکارم شیرازی، ج 13، ص 212) مراد از عقده در لسان در آیه شریفه را به معنای وجود نقص جسمانی در زبان موسی عليه السلام می دانند که در دوران کودکی، به سبب در دهان گذاشتن قطعه‌ای از آتش گداخته در دربار فرعون پیش آمده بود. (طوسی، 1430ق، ج 8، ص 705/ طبری، 1415ق، ج 5، ص 193/ طبرسی، بی تا، ج 7، ص 19)

از دیدگاه فقهی نیز بر اساس مذاهب امامیه، حنبلی و شافعی امام جماعت باید صحیح القراءه باشد. (غروی و مازح، 1419ق، ج 1، ص 54/ خویی، 1395ق، ج 1، ص 228)

بر اساس روایات متعدد در منابع اهل سنت و امامیه، پس از ظهور مهدی موعود عليه السلام عیسی عليه السلام بر زمین فرود می آید و در نماز به امام اقتدا می کند و بسیاری بر این احادیث ادعای تواتر کرده‌اند و گفته شده در تواتر این احادیث تردید نمی آید مگر کسی که بسیار شکاک و دچار تردید (در عقیده) باشد. (صافی گلپایگانی، 1422ق، ج 3، ص 161) اما از این لحاظ نیز به پذیرش روایت مورد نظر ما خللی وارد نمی کند، زیرا هرگاه لکنت زبان مانع تلفظ صحیح در قرائت نماز نشود، مانعی در اقتدای دیگران نیست. بنابراین از سوی دو شبهه مذکور ایرادی متوجه روایت نیست و لذا باید اثبات یا نفی روایت را از جهت سلسله سند و توجه به رویدادهای تاریخی پیگیری کرد.

بررسی اعتبار سند روایت

اصل روایت که در کتاب الفتن تألیف نعیم بن حماد خزاعی مروزی (م 228) نقل شده، به صورت زیر است:

«عن أبي الطفيل أن رسول الله صلى الله عليه وآله وصف المهدى فذكر ثقلاً في لسانه و ضرب فخذة اليسرى بيده اليمنى إذا أبطأ عليه الكلام، إسمه إسمي و إسم أبيه إسم أبي.» (ابن حماد، 1382ق، ص 287)

ابو طفیل از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل می کند که مهدی را توصیف کرد و (از جمله) فرمود: او سنگینی (لکنت) در زبان دارد و هر گاه در سخن گفتن دچار کند و وقفه می شود، با دست راست خود به ران چپش می زند، نام او نام من و نام پدر او نام پدر من است.

سند این روایت در کتاب ابن حماد بدین صورت است: «حدثنا الوليد و رشدین عن ابن لهيعة عن إسرائيل بن عباد عن ميمون القداح عن أبي الطفيل.»

شرح حال راویان سند روایت ابن حماد به صورت زیر است:

1. ولید (بن مسلم) دمشقی، ابوالعباس (110-195): وی از موالی بنی امیه بود و از سوی بیشتر عالمان رجال اهل سنت، متهم به تدلیس است؛ یعنی در نقل حدیث راویان ضعیف را به عمد از سلسله سند حذف می کرد تا سند حدیث را معتبر جلوه دهد. به همین جهت ابوحاتم می گوید هر گاه ولید از ابن جریر یا اوزاعی با لفظ عن روایت کرد، مورد اعتماد نیست، زیرا او از افراد دروغگو تدلیس می کند و ابو مسهر نیز می گوید: ولید حدیث اوزاعی را از ابن ابی السفر می گرفت. و ابن ابی السفر کذاب بود. و سپس حدیث را از اوزاعی (بدون واسطه) نقل می کرد. (ابن حجر عسقلانی، 1415ق، ج 11، ص 133-136)

فرد دیگری که ابن حماد این حدیث را به همراه ولید از او نقل می کند، به شرح ذیل است:

- رشدین بن سعد مهری مصری (110-188) از طبقه هفتم: وی نزد بیشتر علمای اهل سنت مانند یحیی بن معین، احمد حنبل، ابوزرعه، ابن سعد، یعقوب بن سفیان، دارقطنی، نسایی و ابن نمیر تضعیف شده است و ابوحاتم درباره او می گوید: منکر الحدیث است و دچار غفلت می شد و احادیث منکر را از افراد ثقه نقل می کرد و نسایی هم او را متروک الحدیث می داند. (ذهبی، 1416ق، ج 3، ص 75-76 مزی، 1418ق، ج 9، ص 191-195/ ابن حجر عسقلانی، 1415ق، ج 3، ص 248-249)

- عبدالله بن لهیعه حضرمی مصری، ابو عبدالرحمن: وی در سال 155 از جانب منصور قضاوت مصر را عهده دار شد. وی فردی راستگو بود، ولی در سال 170 در حادثه آتش سوزی خانه اش در مصر نوشته های حدیثی اش سوخت و وی از حفظ به نقل احادیث اقدام کرد و به همین جهت دچار اختلاط شد. عالمانی مانند ابن معین، نسایی، ابوزرعه و ابوحاتم بدین جهت روایات او را نمی پذیرند. (ذهبی، 1416ق، ج 4، ص 166-177/ ابن حجر عسقلانی، 1415ق، ج 5، ص 331-335)

از سه راوی مذکور، در منابع رجالی امامیه ذکری به میان نیامده است.

- اسرائیل بن عباد: از این فرد در منابع رجالی اهل سنت ذکری به میان نیامده است و در منابع امامیه نیز فقط شیخ طوسی با عنوان ابو معاذ، مکی او را در زمره اصحاب (راویان) امام صادق علیه السلام ذکر کرده و درباره جرح و تعدیل وی سخنی به میان نیاورده است. (طوسی، 1420ق، ص 165)

- میمون القداح: از این راوی نیز در منابع رجالی اهل سنت ذکری به میان نیامده است.

از منابع رجالی امامیه شیخ طوسی در رجال خود، وی را در شماره اصحاب (راویان) امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام ذکر کرده است. (طوسی، 1420ق، ص 120، 145 و 309) آیت الله خویی با استناد به روایتی، وی را از دوستان اهل بیت علیهم السلام و خواص آنان می داند، ولی متذکر می شود که آن روایت به واسطه مجهول بودن برخی راویان ضعیف است. (خویی، 1413ق، ج 20، ص 125)

- ابوالطفیل، عامر بن وائل، از صحابه پیامبر است هشت سال از حیات ایشان را درک کرد. او همچنین از شیعیان و یاران امام علی علیه السلام، امام حسن و امام سجاد علیهم السلام بود و حجاج قصد کشتن او را به جرم ولای امیرالمؤمنین نمود. به گفته ای، ابوالطفیل، کیسانی و معتقد به امامت محمد بن حنفیه بود و همراه با مختار خروج کرد. بر اساس روایتی، وی مورد ترحم از سوی امام باقر علیه السلام قرار گرفته است (امام علیه السلام درباره وی رحمه الله گفته است) که شهادتی است از سوی امام علیه السلام بر حسن حال او و رجوع او در فرض صحت روایت. (خویی، 1413ق، ج 22، ص 218 و ج 10، ص 220-223)

بنا بر آنچه گذشت، سند این روایت به واسطه ضعیف بودن ولید و رشدین و ابن لهیعه و مجهول بودن اسرائیل بن عباد ضعیف و غیر قابل اعتماد است. آخرین نکته ذکرشدنی درباره سند روایت هم این است که تنها راوی کتاب الفتن که حدیث در آنجا ذکر شده، ابوزید عبدالرحمن بن حاتم مرادی است که پنجاه سال پس از مرگ ابن حماد، کتاب او را روایت کرده است. (رجوع شود به مقدمه الفتن، تحقیق احمد بن شعبان، ص 10 و 11) درباره عبدالرحمن مذکور نیز علمای اهل سنت اختلاف دارند. ابن جوزی او را متروک الحدیث می داند، اما ذهبی و ابن حجر او را از شیوخ طبرانی دانسته و به طور تلویحی، او را توثیق کرده اند. (ابن حجر عسقلانی، 1422ق، ج 4،

ص 254/ ذهبی، 1416ق، ج 4، ص 268) این موضوع نیز اعتبار روایت را کم می‌کند. با این حال، عالمانی مانند سیوطی (م 911) و ابن منادی (م 336) و سید بن طاووس از امامیه (م 664) به کتاب ابن حماد اعتماد کرده و بسیار از آن نقل روایت کرده‌اند. (ر.ک: سیوطی، 1427ق، ص 79، 93، 95، 98، 100 و 101/ ابن منادی، 1418ق، ص 188، 195-196 و 196/ سید بن طاووس، 1416ق، ص 62 و 65 به بعد)

نظیر این روایت را ابوالفرج اصفهانی (284-356) در *مقاتل الطالبیین* به سند خود، از ابوهیریه و با تفاوتی در الفاظ نقل می‌کند: «اخبارنا عمر بن عبدالله قال حدثنا ابوزید قال حدثني يعقوب بن قاسم، قال حدثني علي بن ابي طالب، قال: أخبرني القاسم بن مطلب العجلي، قال: حدثني الكلبي منذ خمسين سنة أن أبا صالح حدثه قبل ذلك بعشرين سنة أن أباهيريه أخبره «أن المهدي اسمه محمد بن عبدالله، في لسانه رته.» (ابوالفرج اصفهانی، 1414ق، ص 214)

وضعیت راویان مذکور در سند به صورت زیر است:

عمر بن عبدالله (بن جمیل العتکی): ابوالفرج در مقدمه *مقاتل الطالبیین*، زیاد از او نقل می‌کند و او را در زمره اساتید ابوالفرج یاد کرده‌اند، اما در منابع رجالی اهل سنت یا شیعه ذکری از او به میان نیامده است.

- ابوزید: ابوالفرج از راوی با این عنوان در نقل‌های مربوط به عبدالله بن حسن بن حسن رضی الله عنه و فرزندان او- محمد و ابراهیم- زیاد روایت نقل می‌کند، اما در سایر بخش‌های کتاب، ذکر آن کمتر به چشم می‌خورد. (همان، ص 216، 218 و 219)

ذکر این راوی با کنیه و بدون آوردن نام می‌تواند دلیلی بر شهرت این راوی باشد. در منابع رجالی اهل سنت، چند نفر با این کنیه ذکر شده‌اند که دو نفر از آنها می‌توانند از لحاظ طبقه راویان در سلسله سند این روایت قرار گیرند.

الف. ابوزید عمر بن شَبَّه (نام شَبَّه زید است و شَبَّه لقب اوست) بن عبیده بن زید، نمیری بصری، شاعر، مورخ و محدث که دارای کتاب‌هایی چون *أخبار المدینة*، *أخبار المنصور*، *تاریخ البصرة*، *أمرء الكوفة*، *أمرء البصرة*، *أمرء المدینة*، *أمرء المکة*، *مقتل عثمان*، *السقیفة* و *کتاب السلطان* است. وی در سال 173 متولد شد و در سال 263 در سرّ من رأی (سامراء) وفات یافت. (زرکلی، 1992م، ج 5، ص 47)

ابوحاتم رازی درباره‌ او گفته است: او راستگوست و ابن ماجه در سنن خود، از او روایت نقل کرده و دارقطنی گفته است: او ثقه است. ابن حبان او را در کتاب ثقات ذکر کرده و گفته است: مستقیم الحدیث بود و خطیب بغدادی نیز گفته است: ثقه است. (ابن حجر عسقلانی، 1415 ق، ص 66)

ب. سعید بن اوس بن ثابت انصاری نحوی بصری (م 214).

افرادی چون ابو عبید قاسم بن سلام، خلف بن هشام بزار، ابوحاتم سجستانی، ابو حاتم رازی، عبدالعزیز بن معاویه عتبی، محمد بن سعد و بسیاری دیگر از او روایت کرده‌اند. ابن معین گفته است راستگوست و حاکم گفته او ثقه و ثبت است. (ابن حجر عسقلانی، 1415 ق، ج 3، ص 299)

در مقابل، ساجی می‌گوید: او قدری و ضعیف و غیر ثبت بود. ابن حبان می‌گوید: از ابن عون احادیثی نقل می‌کند که در روایت او نیست و استناد به روایاتی که او به تنهایی نقل کرده جایز نیست و اعتباری ندارند مگر روایاتی را که افراد ثقه نیز آن‌ها را نقل کرده‌اند. مسلم و نسایی گفته‌اند: به او نسبت قدری بودن داده‌اند. عبدالواحد در مراتب عالمان نحو گفته است: او در نزد عالمان نحو، موثق و معتمد بود. همچنین گفته‌اند شیعی و از معتقدان به عدل بود. (همان‌جا)

- یعقوب بن قاسم (بن محمد بن یحیی بن زکریا بن طلحه بن عبیدالله)¹: از این فرد در منابع رجالی ذکری به میان نیامده است.

- علی بن ابی طالب (بن سرح، احد بنی تیم الله): اگر مراد علی بن ابی طالب قرشی بصری باشد که ذهبی از او یاد کرده است و گفته پس از سال دویست زندگی کرد. حدیث او از نظر ابن معین ارزشی ندارد (ذهبی، 1416 ق، ج 3، ص 131) و اگر فرد دیگری باشد، مهم است.

- قاسم بن مطلب عجلی: از این فرد نیز در کتب رجالی، ذکری به میان نیامده است.

- کلبی، محمد بن سائب، ابونضر کوفی، مفسر و نسابه مشهور، عالمان رجال اهل سنت درباره‌ او اختلاف دارند. بنا بر گزارش برخی محدثان مانند ابومعاویه، یزید بن هارون و زائده دچار فراموشی شد. ابن عدی گفته است: سفیان (ثوری)، شعبه و گروهی دیگر از کلبی نقل کرده‌اند و تفسیر او را ستوده‌اند. اما او دارای احادیث منکری

است به خصوص هرگاه از ابوصالح از ابن عباس نقل می‌کند. برخی مانند ابن معین، جوزجانی و دارقطنی او را دروغگو شمرده‌اند و ابن حبان می‌گوید: سبایی (پیرو عبدالله بن سبا؟!) بود و نیز می‌گوید: مذهب او در دین و وضوح کذب او آشکارتر از آن است که نیاز به مبالغه در توصیف باشد. (همان، ج 13، ص 532-534).

از میان منابع رجالی امامیه فقط شیخ طوسی از او در کتاب رجال خود، یاد کرده و او را در زمرة اصحاب (راویان) امام باقر و امام صادق علیهما السلام نام برده است بدون آنکه به وثاقت یا ضعف او اشاره‌ای داشته باشد. (خویی، 1413ق، ج 17، ص 114) به هر حال، بیشتر عالمان رجال اهل سنت، او را به بدعت و غلو در تشیع متهم کرده‌اند و در مقابل، مرحوم آیت‌الله معرفت، قرآن پژوه معاصر، تضعیف او از سوی عالمان اهل سنت را به سبب تشیع او می‌داند که از نظر ما نه تنها باعث ضعف نمی‌شود، بلکه مدح و توثیق او را لازم می‌سازد. (معرفت، 1418ق، ج 1، ص 280-288)

- ابوصالح، با ذام یا باذان یا ذکوان مولی‌ أم هانی (خواهر امام علی علیه السلام) و دختر ابوطالب) درباره این فرد نیز بین عالمان رجال اهل سنت اختلاف است. از ابن معین نقل شده است که در او ایرادی نیست و هرگاه کلبی از او نقل می‌کند روایت او ارزشی ندارد. ابوحاتم می‌نویسد: حدیث‌اش قابل نوشتن است ولی (به تنهایی) قابل استناد نیست. احمد بن حنبل می‌گوید: ابن مهدی حدیث او را ترک کرد. نسایی می‌نویسد: ثقه نیست و ابن عدی می‌گوید: عمده روایات او در تفسیر است و روایات مسند (از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) از او به ندرت نقل شده است و عالمان تفسیر او را پیروی نمی‌کنند و کسی از پیشینیان را نمی‌شناسم که از او راضی باشد و ابن حجر می‌نویسد: تنها عجلی او را توثیق کرده است. (ابن حجر عسقلانی، 1415ق، ج 1، ص 432) در منابع رجالی امامیه، از او ذکری به میان نیامده است. جز آنکه مرحوم آیت‌الله معرفت حمله عالمان اهل سنت به وی را همانند کلبی به سبب ولا و طرفداری از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند. (معرفت، 1418ق، ج 1، ص 293)

بنا بر آنچه گذشت، سند این روایت حداقل به جهت مجهول بودن حال عمر بن عبدالله، یعقوب بن قاسم و علی بن ابی طالب بن سرح ضعیف است. ضمن آنکه این روایت موقوف به ابوهریره بوده و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مستند نیست و می‌تواند از اسرائیلیات

باشد. درباره این روایت نکته مهم تری وجود دارد و آن تصریح به هم‌نام بودن نام پدر مهدی موعود با پدر پیامبر ﷺ که متن روایت را با چالش جدی تری مواجه می‌کند.

از میان مدعیان مهدویت در سه قرن نخست اسلامی- افرادی که خود ادعای مهدویت کرده‌اند یا دیگران ادعای مهدی بودن آنان را داشته‌اند- نام دو نفر محمد و نام پدر آنها عبدالله است. محمد فرزند منصور خلیفه سوم عباسی که تلاش زیادی زیادی از سوی عباسیان به خصوص منصور برای القای مهدویت وی در جامعه اسلامی صورت گرفت؛ برای نمونه، از ابن عباس نقل کرده‌اند که سفاح و مهدی و منصور از ما هستند (خطیب بغدادی، بی تا، ج 3، ص 10) و نیز نقل کرده‌اند که حسن و حسین گمان می‌کنند مهدی از نسل آنان است، اما بدانید سفاح و مهدی و منصور از فرزندان من هستند. (بلاذری، 1417ق، ج 4، ص 63) شخص دوم محمد بن عبدالله بن حسن مشهور به نفس زکیه است که در ادامه نوشتار به آن خواهیم پرداخت.

جنبش محمد بن عبدالله بن حسن مثنی

یکی از رویدادهای مشهور تاریخ صدر اسلام، قیام محمد بن عبدالله بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در سال 145 هجری در دوران منصور عباسی است که با کشته شدن او و جمعی از یارانش، در منطقه احجار الزیت مدینه سرکوب شد. پدرش عبدالله محض بزرگ خاندان امام مجتبی علیه السلام در زمان خود بود که به همراه گروهی از سادات بنی حسن، از مدینه به کوفه کوچ داده شدند و مدت‌ها در زندان خلیفه عباسی تحت شکنجه و آزار قرار گرفته و تعدادی از آنها در زندان مرده یا کشته شدند.

ابوالفرج اصفهانی (م 284) می‌گوید: خاندان محمد او را مهدی می‌دانستند، ولی علمای آل ابوطالب معتقد بودند او همان نفس زکیه‌ای است که روایات وعده داده‌اند. (ابوالفرج اصفهانی، 1414ق، ص 207) ابن ابی الحدید از پیشگویی پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام درباره کشته شدن نفس زکیه در احجار الزیت مدینه خبر می‌دهد. (ابن ابی الحدید، 1415ق، ج 7، ص 158)

بنا بر گزارش‌های تاریخی وی، فردی عابد و زاهد، عالم به حدیث و فقه بود. (ابوالفرج اصفهانی، 1414ق، ص 213)

عبدالله پدر محمد به واسطه آنکه از طرف پدر با یک واسطه به سبط اکبر پیامبر ﷺ یعنی امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام می‌رسید و از طرف مادر نیز با یک واسطه به سبط دیگر پیامبر ﷺ یعنی امام حسین علیهما السلام منتهی می‌شد و نیز به واسطه عبادت وی، مورد توجه و احترام توده مسلمانان و حتی حکام اموی و نیز بزرگان خاندان عباسی قبل از به حکومت رسیدن منصور بود.

به نقل از ابوالفرج اصفهانی، عبدالله بن حسن در مسجد مدینه، مدت زمانی بر گلیم مخصوصی نماز می‌خواند و چون مسجد را ترک کرد تا سال‌ها آن گلیم همچنان پهن بود و (به احترام عبدالله) کسی به آن دست نمی‌زد. (همان، ص 170)

احمد بن حنبل به سند خود نقل می‌کند که از مالک (پیشوای مالکیه) حکم لباس پوشیدن به طرز سدل² در نماز را پرسیدند و وی با استناد به انجام این کار توسط عبدالله بن حسن آن را روا دانست. (همان، ص 170) در کسب علم حدیث و فقه کوشا بود و گاه ساعت‌ها درب منزل انصار صبر می‌کرد تا از آنان حدیث آموزد. وی در شجاعت و قدرت بدنی نیز فردی کم‌نظیر بود به طوری که در روز قیام خود، در مدینه هفتاد نفر از لشکریان عباسی را به خاک انداخت.

در اواخر حکومت بنی‌امیه گروهی از بزرگان بنی‌هاشم که در میان آن‌ها چهره‌های برجسته بنی‌عباس نیز بودند، در ابواء بین مکه و مدینه اجتماعی تشکیل دادند تا علیه حکومت بنی‌امیه با یکی به عنوان رهبر بیعت کنند. منصور، دومین خلیفه عباسی، در این جلسه، از محمد بن عبدالله بن حسن به سبب محبوبیت مردمی حمایت کرد. دیگران نیز گفته‌ او را تأیید کردند و با محمد بیعت کردند. اما پس از این، دیگر تا زمان محمد بن مروان، اجتماعی این‌چنین برپا نشد. پس از آن دوباره اجتماع کرده و در حال مشاوره بودند که مردی به ابراهیم امام نزدیک شد و با او چیزی گفت. پس ابراهیم برخاست و عباسیان (حاضر در مجلس) نیز به دنبال او رفتند.

آن مرد به ابراهیم گفته بود: در خراسان به نام تو بیعت گرفته‌اند و سپاهی به نام تو تجهیز شده است. چون عبدالله بن حسن موقعیت جدید ابراهیم را دانست، از او بیمناک شد و نسبت به او احتیاط کرد و نامه‌ای به محمد بن مروان نوشت که من از اقدامات ابراهیم بیزارم. (همان، ص 227)

پس از سقوط بنی‌امیه و روی کار آمدن بنی‌عباس، ابوالعباس (سفاح) مراقب تحرکات محمد بن عبدالله مذکور بود. (همان، ص 174) پس از روی کار آمدن منصور، به سبب بیعتی که از محمد بر عهده منصور بود و نیز حاضر نشدن محمد نزد منصور، او از اقدامات محمد بیمناک بود و از قصد وی برای قیام آگاه بود. در همین راستا اقدام به بازداشت عبدالله پدر محمد و نیز تعدادی از علویان کرد و تحت فشار و شکنجه قرار داد. به سبب همین فشارهای وارده بر سادات بنی حسن، محمد زودتر از موعد، قیام خود را آشکار کرد و مدینه را تصرف کرد و حاکم عباسی آن را حبس کرد و عاملان خود را به شهرهای مهم اسلامی مانند مکه، یمن، شام، مصر، خراسان، جزیره، بصره، ری و طبرستان فرستاد (مسعودی، 1409ق، ج 3، ص 307-308) که عاملان یمن و شام قبل از رسیدن به محل فرمان‌روایی خود کشته شدند. (طبری، 1423ق، ج 7، ص 561) منصور از قیام محمد وحشت‌زده شد به طوری که مجبور شد به توصیه عبدالله بن علی عباسی، عموی خود که از دیگر مدعیان سرسخت تصاحب خلافت بوده و پس از شکست از سپاه ابومسلم خراسانی در بند منصور گرفتار بود، لشکری بزرگ از نواحی مختلف خلافت اسلامی فراهم آورد تا در برابر گسترش احتمالی قیام محمد حکومت عباسیان را حفظ کند. همچنین عبدالله بن علی توصیه کرد که منصور برای جلوگیری از همراهی مردم کوفه - که عمدتاً شیعیان و هواخواه علویان بودند - با محمد و برادر او ابراهیم - پایتخت خود بغداد را ترک و به کوفه نقل مکان کند. منصور سپاهی جهت سرکوبی محمد به سوی مدینه گسیل کرد و در طی جنگ و گریزی که در پانزدهم رمضان سال 145 هجری روی داد، محمد به همراه عده‌ای از یارانش کشته شدند. به فاصله کوتاهی از این حادثه، ابراهیم بن عبدالله برادر محمد نیز در بصره قیام کرد و به همراه طرفداران خود به قصد کوفه حرکت کرد. این جنبش نیز منصور عباسی را به وحشت انداخت. ولی درحالی‌که ابراهیم در محلی به نام باخمرا به شکست نهایی سپاه عظیم عباسی نزدیک شده بود، به طور اتفاقی به واسطه اصابت تیری در گلولی وی کشته شد و قیام فروکش کرد.³ پس از آن نیز قیام‌های متعددی از سوی اعضای این خاندان در ایران، سند، افریقا، یمن و مناطق دیگر برای سرنگونی بنی‌عباس و به دست آوردن حکومت صورت گرفت.

قیام محمد از سوی مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی و برخی دیگر از علمای اهل سنت تأیید شد. (طبری، 1423ق، ج 7، ص 560 و 599)

نقل شده است که از مالک بن انس، حکم خروج با محمد و شکستن بیعت با منصور را پرسیدند. وی پاسخ داد بیعت با منصور از روی اجبار و زور بوده و وفای به آن لازم نیست و بدین سان همراهی با محمد را تأیید کرد. (ابوالفرج اصفهانی، 1414ق، ص 249/ طبری، 1423ق، ج 7، ص 560)

همچنین محمد بن عجلان، فقیه و عابد معروف اهل مدینه که در مسجد مدینه (مسجد پیامبر ﷺ) صاحب مجلس بود و حدیث می گفت و فتوا می داد، نیز به یاری محمد خروج کرد. وی پس از سرکوب قیام دستگیر شد و حاکم عباسی مدینه قصد بریدن دستش را داشت که اشراف و فقهای حاضر در مجلس حاکم او را شفاعت کردند به این دلیل که امر بر محمد بن عجلان مشتبه شده و گمان کرده محمد بن عبدالله همان مهدی موعودی است که در روایات آمده است؛ لذا حاکم از مجازاتش درگذشت. (ابوالفرج اصفهانی، ص 154)

از سایر کسانی که با او بیعت کردند، می توان به هشام بن عروه بن زبیر— که از جانب او به حکومت مدینه رسید— (همان، ص 260) عبدالله بن عمر و ابوبکر بن عمر از نوادگان عمر بن خطاب، عبدالله بن عطاء— که از محدثان مورد اعتماد بوده و مالک بن انس از او نقل کرده است— و عبدالله بن عامر اسلمی قاری اشاره کرد. (همان، ص 254) بنا بر شواهد تاریخی و روایی موجود، محمد و پدرش عبدالله بن حسن مثنی معرفت چندانی به امام عصر (امام صادق علیه السلام) نداشتند و روایاتی در منابع معتبر مانند کافی از جسارت و سخت گیری این دو بر امام علیه السلام به سبب عدم بیعت آن بزرگوار با محمد دیده می شود و این سخت گیری تا بازداشت و توهین امام علیه السلام و حتی تهدید به مرگ امام علیه السلام از سوی یاران محمد پیش رفت. (کلینی، 1430، ج 2، ص 211-234/ مفید، 1416ق، ج 2، ص 190-190)

از آنجا که زیدیه فردی را لایق منصب امامت می دانند که از اولاد علی و فاطمه علیها السلام بوده، علاوه بر صفاتی مانند علم و تقوا قیام به شمشیر نیز نماید او پس از زید بن علی بن الحسین علیه السلام و یحیی بن زید از ائمه زیدیه به شمار می رود.

تحریف و جعل روایات مهدویت از سوی طرفداران محمد بن عبدالله

همگام با اقدامات سیاسی و نظامی، محمد بن عبدالله و طرفداران وی همانند سایر گروه‌های رقیب، از حربه‌های فرهنگی تبلیغاتی نیز در پیشبرد اهداف خود سود می‌جستند. شرافت نسبی وی که به سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله منتهی می‌شد، در کنار زهد و عبادت آگاهی به حدیث و فقه و شجاعت، از او شخصیتی کاملاً موجه در میان توده مسلمانان ساخته بود و وی را در برابر رقیبان دیگر (بنی‌امیه و بنی‌عباس) در مرتبه برجسته‌ای قرار می‌داد. این امر به همراه به ستوه آمدن افکار عمومی جامعه اسلامی، از ظلم و ستم و فساد امویان و انتظار مردم جهت پیدا شدن فردی را که این اوضاع نابسامان را سامان بخشد و در کنار بشارت پیامبر صلی الله علیه و آله به ظهور منجی موعود و بهبود اوضاع توسط وی ادعای اینکه محمد بن عبدالله همان مهدی موعود علیه السلام است، توسط طرفداران وی میسر می‌ساخت. منابع تاریخی، تراجم و منابع ادبی نمونه‌های متعددی از یادکرد از فرد مذکور را با عنوان مهدی نقل کرده‌اند.

ابوالفرج اصفهانی که خود دانشمندی زیدی‌مذهب است، می‌نویسد: محمد در میان خاندان خویش از همه برتر و نسبت به علم و دانش به کتاب (قرآن) از همگان داناتر بود و شجاعت و جود و صلابت و سایر مزایای او از همگان بیشتر بود به آن حد که کسی شک نداشت که او مهدی موعود است و این مطلب در میان مردم منتشر شد و بنی‌هاشم چه فرزندان ابوطالب و چه فرزندان بنی‌عباس و چه سایر بنی‌هاشم با او بیعت کردند به جز جعفر بن محمد علیه السلام که با او بیعت نکرد و خبر داد که او به حکومت نخواهد رسید. (ابوالفرج اصفهانی، 1414ق، ص 207) همو بنا بر روایتی از ابن دأب نقل می‌کند که محمد بن عبدالله از همان دوران کودکی، پیوسته در خفا به سر می‌برد و مردم را به سوی خویش دعوت می‌کرد و به او مهدی می‌گفتند. (همان، ص 212 و 216)

همچنین نقل می‌کند که زمانی که محمد بن عبدالله متولد شد، خاندان پیامبر مسرور شدند و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کردند که فرمود: نام مهدی محمد بن عبدالله است. پس به او امیدوار و شادمان شدند و محبت او در دل‌ها افتاد. و از او در مجالس یاد می‌کردند و شیعه به هم بشارت می‌دادند. (همان، ص 216) نیز از یکی از غلامان منصور

روایت می‌کند که به فرمان منصور به مدینه رفتیم و پای منبر محمد نشستیم و شنیدیم که می‌گفت: شما هیچ شک ندارید که من مهدی موعود هستم. (همان، ص 212) بنا بر گزارش‌های تاریخی، محمد در نامه‌ای به منصور خود را به عنوان مهدی خطاب کرده است. (طبری، 1423ق، ص 567)

به گفته شیخ مفید عبدالله محض اصرار داشت که فرزندش مهدی موعود است و مردم را با این عنوان به حمایت از او دعوت می‌کرد. (مفید، 1416ق، ج 2، ص 192) نقل‌های تاریخی همچنین بیانگر آن است که عباسیان و از جمله منصور نیز پیش از تصاحب خلافت وی را مهدی خطاب می‌کردند. (طبری، 1423ق، ج 7، ص 567)

همچنین ابوالفرج به سند خود از عمیر بن فضل خثعمی روایت کرده که منصور عباسی را دیده بود که بر در خانه‌ای انتظار محمد بن عبدالله را کشید و چون وی از آن خانه بیرون آمد ردای او را مرتب کرد و رکابش را گرفت و در پاسخ تعجب من گفت: این فرد محمد بن عبدالله بن حسن مهدی ما خاندان است. (ابوالفرج اصفهانی، 1414ق، ص 213)

سلمه بن اسلم جهنی درباره محمد چنین سروده است:⁴

آن کسی را که راویان حدیث ویژگی‌هایش را نقل کرده‌اند، مشخص و آشکار است؛ زیرا این ویژگی‌ها در محمد منحصر شده است.

او را خاتم (انگشتی) است که خدا به دیگری نداده است و در او نشانه‌های نیکی و هدایت آشکار است. (همان، ص 215) و در جایی دیگر سروده است:⁵

یعنی ما امیدواریم که محمد امامی باشد که به واسطه او، امر قرآن زنده شود و به واسطه او، اسلام بعد از تباه شدنش اصلاح شود و یتیم گرسنه و فروگذارنده زنده شود. و زمین را بعد از آنکه از گمراهی پر شده است، از عدالت پر نماید و آنچه را آرزویش داریم (عدالت) را بیاورد.

و در جایی دیگر گفته است:⁶

اگر آن مهدی موعود که روش پیامبر ﷺ را در میان ما به پا می‌دارد و در میان مردم باشد، بی‌شک محمد آن پرهیزکار است. (همان، ص 215) ابوزید از عبدالملک بن سنان مسمعی نقل کرده که گفت: توده مردم محمد را مهدی نام گذارده بودند تا بدانجا که

می‌گفتند: محمد بن عبدالله مهدی است و او جامه‌ای قبطی و یمنی می‌پوشد. (همان، ص 216)

همچنین عبدالله بن جعفر بن مسور از کسانی بود که با محمد خروج کرد و از یاران مورد وثوق و اطمینان او بود و در دوران اختفای محمد، پیام‌های وی را به یارانش می‌رسانید و اخبار پیش‌آمده را به اطلاع محمد رسانید. او در علم و فقه و حدیث و فتوا و صداقت از بزرگان مدینه و از گزینه‌های مهم قضاوت در مدینه بود. پس از کشته شدن محمد او تا مدت‌ها متواری بود و پس از صدور دستور منع تعقیب، به مدینه آمد و در پاسخ به حاکم عباسی مدینه درباره علت همراهی‌اش با محمد گفت تا وقتی محمد کشته شد، من هیچ‌گونه شک و تردیدی نداشتم که او مهدی موعود است و به همین سبب، به طرفداری از او قیام کردم. (همان، ص 256)

ابوالفرج اصفهانی پس از ذکر موارد متعددی از نقل‌های مذکور و مانند آن در مهدویت محمد می‌نویسد: روایات در این زمینه بسیار است و ما به همین موارد اکتفا می‌کنیم. (همان، ص 217)

با وجود نقل‌های متعدد مذکور و مشابه آن، مرحوم شیخ عباس قمی اصرار دارد که محمد نیز همانند سایر سادات علوی که علیه خلفای اموی و عباسی قیام کردند، از جاده حق یعنی ولایت ائمه خارج نشدند و قصدشان از قیام و مبارزه نه تصاحب قدرت برای خود بلکه مبارزه با ظلم و پس گرفتن قدرت از حاکمان جور و واگذاری به ائمه علیهم‌السلام بوده است. (قمی، 1379، ج 1، ص 635) اما با وجود نقل‌های متعددی که هم در منابع معتبر اهل سنت، هم امامیه و هم زیدیه یافت می‌شود، پذیرش گفته شیخ عباس قمی بسیار بعید می‌نماید. حتی اگر گفته شیخ عباس را بپذیریم و خود محمد و نزدیکان وی را از این‌گونه ادعاهای ناحق مبرا بدانیم - امری که با توجه به شواهد بسیار بعید است - باز انجام این اقدامات از سوی طرفداران وی و سایر داعیان زیدی نامحتمل نیست.

گرچه برخی از این موارد می‌تواند ساخته و پرداخته دشمنان آن‌ها مانند عباسیان نیز باشد. به هر حال، شباهت‌های زیادی بین متون برخی روایات علایم ظهور با برخی حوادث مرتبط با قیام محمد بن عبدالله به چشم می‌خورد؛ مثلاً زمان قیام محمد را

اواخر جمادی الثانی تا اوایل ماه رجب دانسته‌اند. (طبری، 1423ق، ج 7، ص 561). یکی از نویسندگان معاصر، روایت «العجب کل العجب بین الجمادی و الرجب» را در راستای همین مسئله و ساخته یاران محمد می‌داند. (صادقی، 1385ش، ص 130) همین نویسنده معتقد است پس از آنکه هواداران یا سوء استفاده‌گران از او با کشته شدن وی از مهدی بودنش نومید شده‌اند، کشته شدن وی را یکی از نشانه‌های ظهور مهدی دانستند و مدعی شدند او نفس زکیه‌ای است که پیش از ظهور کشته می‌شود نه اینکه خودش مهدی موعود باشد. (همان، ص 128)

در شرح حال محمد بن عبدالله گفته‌اند که دارای لکنت زبان بود و کلام در سینه‌اش حبس می‌شد و با دست بر پایش می‌زد تا کلام از دهان او خارج می‌شد.⁷ (ابوالفرج اصفهانی، 1414ق، ص 214/ طبری، 1423ق، ج 7، ص 563)

با توجه به این مسئله- یعنی ادعای مهدویت محمد بن عبدالله بن حسن از سوی نزدیکان و هواداران وی و اشتها این مسئله در میان توده مردم و تلاش وی برای به دست گرفتن خلافت تردیدی نیست که طرفداران وی برای جلب حمایت توده مردم، احادیثی در این زمینه ساخته و به پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام نسبت داده‌اند و برخی از این احادیث می‌تواند در زمینه اسم و نسب و صفات ظاهری مهدی موعود ﷺ باشد. از میان مدعیان مهدویت یا کسانی که درباره آنان ادعای مهدویت شده است، تنها نام دو نفر محمد و پدر آنها عبدالله است: یکی محمد پسر عبدالله منصور خلیفه عباسی و دیگری محمد بن عبدالله حسنی مورد بحث، درباره مهدی عباسی گزارشی در منابع تاریخی مبنی بر داشتن لکنت زبان ثبت نشده است. بر این اساس می‌توان گفت روایت منسوب به پیامبر ﷺ که از وجود لکنت زبان در مهدی ﷺ خبر می‌دهد- به گونه‌ای که با دست بر پایش می‌زند تا کلام از دهانش خارج شود توسط طرفداران محمد در جهت اثبات مهدویت وی ساخته و نقل شده است.

نتیجه‌گیری

جایگاه ویژه اندیشه مهدویت در میان مسلمانان و اقبال آنان باعث شده است افراد و گروه‌های متعددی در جهت اثبات حقانیت خود و به دست آوردن حمایت توده مسلمانان، احادیثی را به زبان پیامبر ﷺ و خاندان او ساخته یا در احادیث موجود

دستکاری کنند تا کسی را که می‌خواهند مهدی موعود معرفی کنند. یکی از این گروه‌ها طرفداران محمد بن عبدالله بن حسن مثنی هستند که در اواخر دوران بنی‌امیه و اوایل حکومت بنی‌عباس، از مدعیان حکومت بود و در جهت کسب آن اقدام کرد. شواهدی حاکی از ادعای مهدویت وی از سوی طرفدارانش در منابع مکتوب وجود دارد. احادیثی نیز در جهت اثبات این ادعا از سوی هواداران وی وضع شده است. با توجه به یکی اوصاف وی که از جمله آن‌ها وجود لکنت زبان و کندی در کلام بود، روایتی که ابن حماد در کتاب خود نقل کرده و بیانگر وجود لکنت زبان و تأخیر در سخن گفتن درباره مهدی موعود علیه السلام می‌باشد و دارای سند نامعتبری بوده و چندان مورد اعتنای محدثان نیز قرار نگرفته است، می‌تواند یکی از احادیث ساختگی توسط هواداران این شخص باشد.

پی‌نوشت‌ها:

1. نام کامل او در ضمن روایتی در کتاب *مقاتل الطالبین* در باب «ها ذکر فی تسمیه المهدی» آمده است.
2. سدل آن است که جامه را بر تن پیچند و دست‌ها را از آن بیرون کنند و در حالت رکوع و سجده به همان ترتیب رکوع و سجده کنند.
3. برای اطلاع بیشتر از اخبار قیام نفس زکیه ر.ک: طبری، 1423ق، ج 7، ص 552 به بعد/ ابوالفرج اصفهانی، 1385ق، ص 150 به بعد/ مسعودی، 1409ق، ج 3، ص 308.
4. إن الذی یروی الرواه لیبن إذا ما ابن عبد الله فیهم تجردی له خاتم لم یعطه الله غیره و فیه علامات من البر و الهدی
5. إنا لנرجوا أن یکون محمد إماماً به یحیی الکتاب المنزل به یصلح الاسلام فساد و یملأ عدلاً أرضنا بعد ملئها و یقیم فینا سیره النبوی
6. إن کان فی الناس لنا مهدی فإنه محمد التقی
7. داشتن لکنت زبان (تمتام بودن) محمد بن عبدالله را ذهبی نیز در العبر (العبر فی خبر من غیر)، ج 1، ص 152 ذکر کرده است.

منابع

1. قرآن کریم.
2. ابن ابی الحدید المدائنی، ابوحامد، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، الطبعة الاولى، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1415ق/ 1995م.
3. ابن حماد خزاعی مروزی، نعیم ابو عبدالله، الفتن، تحقیق ابو عبدالله ایمن محمد عرفه، ج 1، بی جا: المكتبة الحیدریه، 1382ش / 1424ق.
4. ابن حبان التیمی البستی، ابو حاتم احمد، المجروحین من المحذین و الضعفاء و المتروکین، تحقیق محمود ابراهیم زاید، بیروت: دار المعرفه للطباعة و النشر و التوزیع، 1412ق/ 1992م.
5. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن محمد، لسان المیزان، تحقیق محمد عبدالرحمن مرعشلی، الطبعة الثانية، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1422ق/ 2001م.
6. _____، تهذیب التهذیب، تحقیق و تعلیق مصطفی عبد القادر عطا، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1415ق/ 1994م.
7. ابن منادی، احمد بن جعفر بن محمد، الملاحم، تحقیق الشیخ عبدالکریم العقیلی، الناشر: دارالسیره، المطبعة امیرقم، 1418ق.
8. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، مقاتل الطالبیین، الطبعة الثانية، قم: مؤسسه دارالکتب للطباعة و النشر، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، 1385ق/ 1965م.
9. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر، 1417ق.
10. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی (463)، تاریخ بغداد او مدینه السلام، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
11. خویی، ابوالقاسم، منهاج الصالحین، الطبعة الثالثة، بیروت: دارالتراث الاسلامی للطباعة و النشر و التوزیع، 1395ق/ 1975م.
12. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الروات، الطبعة الخامسة، بی جا: بینا، 1413ق/ 1992م.
13. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، العبر فی خبر من غیر، تحقیق سعید بن بسیونی زغلول، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
14. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق و تعلیق شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل احمد عبد الموجود، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1416ق/ 1995م.

15. زرکلی، خیرالدین، الاعلام الطبعة العاشرة، بیروت: دارالعلم للملایین، 1992م.
16. سید بن طاووس، رضی الدین علی بن موسی بن جعفر، الشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، تحقیق مؤسسه صاحب الامر علیه السلام، الطبعة الاولى، گلبهار اصفهان، 1416ق.
17. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، العرف الوردی فی الخبر المهدی، تحقیق محمد کاظم الموسوی، الطبعة الأولى، تهران: المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلامیه، 1427ق / 2006م.
18. صادقی، مصطفی، تحلیل تاریخی نشانه‌های ظهور، ج 1، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، بهار 1385.
19. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب الأثر فی الامام الثاني عشر، الطبعة الاولى، قم: دفتر آیت الله صافی گلپایگانی، 1422ق.
20. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
21. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، الطبعة الثانية، بیروت: منشورات دارالفکر للنشر و التوزیع، 1423ق / 2002م.
22. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق بشار عواد معروف و عصام فارس الحرسستانی، الطبعة الاولى، بیروت: مؤسسه الرساله، 1415ق / 1994م.
23. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، رجال، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، ج 2، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1420ق .
24. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج 1، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1430ق.
25. غروی، محمد و مازح یاسر، الفقه علی مذاهب الاربعه و مذهب اهل البيت، الطبعة الاولى، بیروت: منشورات دار الثقلمین، 1419ق / 1998م.
26. قمی، عباس، منتهی الآمال، تحقیق ناصر باقری بیدهندی، ج 1، قم: دلیل، 1379ش.
27. کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، الطبعة الأولى، قم: دارالحدیث للطباعة و النشر، 1430ق / 1387ش.
28. مزی، ابوالحجاج یوسف، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، تحقیق بشار عواد معروف، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسه الرساله، 1418ق / 1998م.
29. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محیی‌الدین عبد الحمید، بیروت: دارالفکر، 1409ق.

158 □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال ششم، شماره یازدهم، بهار و تابستان 1393

30. معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، ج 1، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، 1418ق.

31. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، بیروت: مؤسسه آل البيت، 1416ق.

32. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج 28، بی جا: دارالکتب الاسلامیه، 1387.